

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190151

UNIVERSAL
LIBRARY

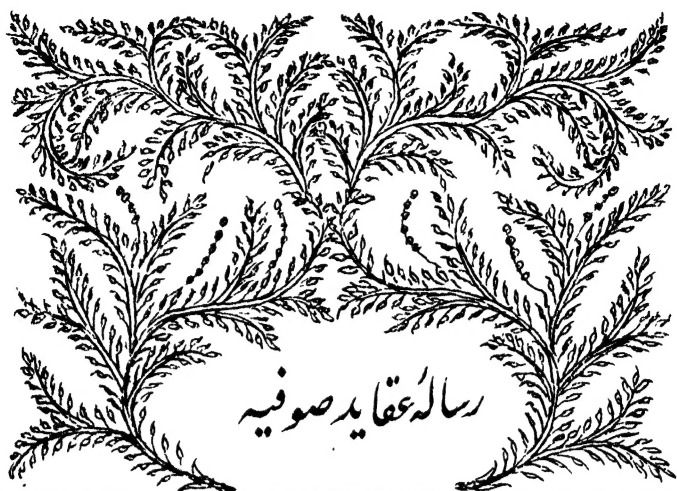
وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ

المؤلف: المرحوم ميرزا محمد باقر حقايق و معارف المسد
 المصحح: ميرزا محمد باقر حقايق و معارف المسد



تصحیح و تدبیر: میرزا محمد باقر حقايق و معارف المسد
 بقیع حضرت میرزا محمد باقر حقايق و معارف المسد

مطبع و فخر طبعی: مطبع



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على
رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين بدان ايعزيز ارشدك الله تعالى في الدارين
صوفيانيكہ قائلین بوحدة الوجود اند بذوقی و وجدانی چہین یافتہ اند و برابن اعتقاد
داشتہ اند کہ حقیقت حق سبحانہ تعالی وجودہست و آن وجود من حیث الحقیقت متعینست
بل وجود مطلق است بآن معنی کہ آن وجود وجود است باعتبار حقیقت نہ اور بقید خاصہست
و نہ قید عام و نہ اور بقید اطلاق است نہ قید تقید و آن وجود خود و منقلب نگردد لان فیہ اتصاف
النقیض بالنقیض او اتحادہما و ہما محال لان فیہ انقلاب الحقائق و این محال است
پس چون حقیقت آن وجود مطلق است در خارج ہمیشہ متحقق بود و امر کلی نباشد از جہت آنکہ سلب
شیء عن نفسه لازم می آید و این نیز محال است از جہت آنکہ ہست ہست است و امر ذہنی نیست
کہ محتاج بہ جزئیات باشد و افراد خود در موجودیت خویش پس بہون وجود مطلق واجب باشد و کان
وجود را صفت وجود بقیومیت و بقا و قدم و عظمت و جلال و علم و قدرت و جمیع صفات الہیہ

ثابت اند و آن وجود چون ولا نهایت و غیر منحصر و غیر محدود است و این صفات از ان بجز
 گاهی منفک نیستند و آن وجود را با اعتبار این صفات واجب الوجود و آله میگویند و آن وجود
 یک است و غیر و سه موجود نیست و محال است که باشد از آنکه حقیقت وی تعالی وجود است و غیر و یک
 بالکلیه جز عدم نباشد پس غیر وی موجود نتواند بود و از آنکه حقیقت وجود را مثل و مخالف و مستند
 و غیر درین سه قسم منحصر است پس غیر وی موجود نباشد و اصل همه موجودات همون است و همه کائنات
 از وی صادر اند و بذات خود بهم موجودات متعین و تکلیف شده است و لباس مخلوقات ظاهر
 آمده است و ذات او با همه صفات مقید شده خلق ناکشته است بلی انقلاب حقیقت وی صفات
 حقیقیه وی و او بحال خود است باطلاق خود و صفات حقیقیه وی هم بحال و بکمال خود اند و باطلاق
 خود و آن اطلاق حقیقت و اطلاق صفات خود را با این تقید جلوه نموده است پس ظاهر این
 تقید و بلو ازمات این تقید است و باطن همان اطلاق و بلو ازمات آن اطلاق است مرتب
 بالتجربین لیتقیان مینها برنخ لایغیان بیان این معنی است پس آنچه تقید است راجع
 بظاهر آمده و همه اطلاق راجع باطن پس او فی الحقیقت است عبدنا اما گاهی فی الحقیقت غیبی
 نیست و چنانچه حقیقت و صفات حقیقیه و الهیه وی متقلب نباشد از آنکه انقلاب حقیقت وی محال است
 و انشکاک صفات حقیقیه وی از ان حقیقت نیز محال است پس الهیه ما باشد و چون عبد متوجه تمام
 باصل خود و به باطن خویش باز گردد و نظر ازین تقیدات بردارد و بر باطن گذارد و این شعور بالکلیه
 غائی گردد تا ذات و صفات وی که مقید اند منبسط گردند بذات و صفات حق متحد باشند همچو انبساط
 ذات و صفات حق در آن وقت این بنده کانه مهو باشد و عبد الهی گردد و این است کمال آن
 بنده اما گاهی فی الحقیقت انشود از آنکه چون تقید آن بنده و صفات آن بنده بالکلیه انبساط
 پذیرد او بالکلیه نماید که ام منبسط گردد و که متحد باشد با حق پس کمال بنده این است که در وی
 حق جلوه گر باشد و آن بنده انبساط و اتحاد با حق پذیرد چنانچه کانه هو گردد و عبد الهی نشود
 این است تحقیق محققان و عقیده گروه صوفیان و ذوق و وجدان عارفان اگر عارفی از شعور

خود بالکلیه گم گردد و خود را همون بیند و هو هو گوید معذورت و آگاه نیست از حقیقت حال
خود و چون هشیار شود و از حقیقت حال خود خبردار گردد و خود گوید کمال من اینست که من عبدالم
نما باشم چنانچه حضرت سلطان العارفين بايزيد بسطامي قدس سره الغیر می فرماید ان قللت
یومما سبحانی ما اعظم شأنی فانما الیوم کافر محجوسی و انا اقطع زنا رمی و اقول
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون سلطان العارفين
از حقیقت حال خود خبردار شد گفت اکنون مسلمان شدم حقیقت حال اینست که آن حقیقت
مطلق را بن تفقید دریا بی اتحاد و تباین تا مسلمان حقیقی شود و کلمه طیبه را تمام دریا بدو گزید لا اله
الا الله حاصل باشد و محمد رسول الله حاصل نه و آن حقیقت مطلقه باین نمودن تقیدات
مطلق است و صفات حقیقه و اطلاقیه و سی همچنان مرجع همه تقیدات است و او اله همه و معبود
و مسجود همه و اینها همه راجع و عابد و ساجد و ایند و از آن حقیقت نزول کلام است و ارسال سل
و آن حقیقت امر است و ناهی و این مقیدات ماسوره با دو محل تصرف و سی و نظام هر استمال و سی
در منظر هی اسم مادی در کلاست و در منظر هی اسم مفضل در کمال آن تبرحم و مال این بقهر پس
منظر هی مرحوم آمد و منظر هی مقهور آن متغصم جنات است و این معذب بعد از جهنم و این
مرحومیت و مقهوریت و این راحت و الم راجع بمقیدات آمد و راجع بآن حقیقت نه از آنکه
آن حقیقت منفره است از اینها بمرتبه اطلاق خود و ظهور این راحت و آلام باعتبار این تقیدات
نه باعتبار آن اطلاق با آنکه امر و مامور همون است و بآن اتحاد امر با مرتبت خود و مامور با مرتبت
خود است چنانچه حضرت شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات مکیه میفرماید هو عین کل
شی فی ظهوره و ما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو هو و الاشیاء
اشیاء و اینست وجدان محققان و عقیده حضرات صوفیان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
ایشان را باعتبار علما اهریج روی مخالفت نیست مگر در ربط حق بعالم علما و ظهور هر ربط
ایجاد حق بعالم می دهند به تباین حقیقتین و علما باطن ربط ذات حق بعالم میدهند بی تباین

حقیقتین و اتحادی انقسام و تجزئی و تبعض پس نزدیک ایشان یک حقیقت آمد اما در ثبوت
 مرتبه حق و مرتبه عالم و احکام مرتبه بر آن هر دو هیچ مخالفت نیست احکام واجب بر واجب تترتب
 میدارند و احکام عالم بر عالم و احکام آن برین مترتب نگردد و احکام این بر آن تترتب نشود
 این است صراط المستقیم - **ایمانا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب**
علیهم ولا الضالین آیین علما و علما هر بر بنا خود هیچ طور سه از اطوار یگانگی بر عالم روا
 ندانند بلکه کفر پیدا کنند زیرا که نزد ایشان عالم را با حق هیچ وجه یگانگی نیست و صوفیان بر بنای
 خود همه اطوار یگانگی بر عالم جایز دارند بل جزوی و رکنی از ایمان شمارند از آنکه نزد ایشان حق ثابت
 امانه جدا گانه و بیگانه از عالم و نه متحد و یگانه با اوست زیرا که نزد ایشان حیث الوجود یگانگی است و من حیث
 ال مراتب یگانگی و ثبوت ایمان بدور کن است یگانگی و بیگانگی و آن یگانگی و بیگانگی بدو امر است
 امر الحق و العبد و جمیع الامین المذکورین را ایمان تمام و کامل میدانند لان فی ثبوت
 الحق و العبد بالتباین و اتحاد و پس کسی که بوجدان و ذوقی فی تباین و اتحاد هر دو مرتبه را
 برابر دارد و حقیقت وجود را با جمیع الیهیات حقیقیه و با جمیع قیودات خلقیه دریا بدو را کامل مکنای میگوید
 و کسی که باستیلا و وجود و یا باستیلا و حق مرتبه خلق را محو سازد او را مغلوب الحال گویند و خنده
 دارند و مرفوع القلم شمارند ان الله لا یؤخذ العشق بما صدر منه هم کسی را که رویت
 خلق حق را ستر آید او را محجوب گویند و کسی که بجز علم و وحدت یا بتوهم حفظ آن علم مرتبه خلق
 را بر دارد او را لمحد و نزدیک گویند و کسی که علم و معرفت و وحدت را چنانکه مذکور است بداند و بدان
 عقیده صحیح دارد و مراقب بیان بود او را عالم ربانی خوانند و امید است که اولطفیل این علم و عقیده
 و مراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا در آن جهان و کسی که مراقب نبود و آن علم و عقیده
 صحیح دارد او هم چیز می ازین نصیب غافل نبود و ازین حظ عاری نباشد و هر که این علم و عقیده
 صوفیه را یاد دارد و هر سکه این رساله را به تحقیق بداند از زلت صوفیان خامان و از زبلیت
 زندیقان و از الحاد و لحدان و از اباحت اباحیان نجات یابد و بدرجه صدیقان رسد و الله اعلم

بالصواب صوفیان آن حقیقت را تحقیقت وجود است من حیث هو مومرتبه بالیقین و ذات بحت
خوانند اما نه آن معنی که مفهوم سلب یقین و بحیثیت آنجا ثابت باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت
و مرتبه غیب هویت و مرتبه لاهوت خوانند و هیچ اسمی که و رای وجود فایده دیگر دهد و اندازند چون
آن حقیقت را بعلم مطلق و علم اجمال که یافت خود است مر خود را ذات خود دریافت جمیع شیوانات
یعنی اسماء الهی و کونی بی امتیاز یکی از دیگر است ملاحظه نمایند و حدت گویند و حقیقت محمدی صلی الله
علیه و علی آله و اصحاب پس علم خوانند و تجلی اول و یقین اول و تنزل اول نامند و چون آن حقیقت را
بعلم فصل که یافت خود است با صفات و اسماء الهی و کونی مفصلاً با امتیاز یکی از دیگر است ملاحظه نمایند
و احدیت و ائبیت و حقیقت انسانی خوانند و دانش خود که درین مرتبه است مراکوان را یقین علی و ایمان
نامیده نامند و این همه و بدان و شهود و علم و شعور و مراد در سه طریق مختص است و این همه مراتب مذکور را
تدریج بنماید و تقدیم و تاخیر یکی بر دیگر است تقدم و تاخیر رتبی و اندک نه مکانی و زمانی و چون آن حقیقت
متلبس شود بعالم نورانی آن را عالم ارواح و عالم ملکوت و عالم مثال خوانند و چون آن حقیقت متلبس
شود بعالم جسمانی آن را عالم اجسام و عالم شهادت و عالم ناسوت گویند و چون آن حقیقت متلبس شود
و مقید باشد بجمیع مراتب مذکور جسمانی و نورانی و احدیت و وسوسات انسانی گویند و چون آن حقیقت
بعد ازین تقدیر در انسان بنسب گردد و متنوع گردد و جمیع مراتب مذکور در وحی ظاهر آید بانسان طنوخ و او را
کانه مگویند آن را انسان کامل گویند و آن انبساط و انسلعکبال و اکمل مرتبه در صورت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دارند و ختم نبوت هم برین وجه شمارند و از عبارات سابق معلوم
شد که کمال مقید بدو وجه گاه داشتن است و وجه طلاق و وجه تقدیر و درست اما چون آن حقیقت مطلقه
مقید بشبح و مقید شدن به تقدیر خود کرد و عادت گرفت و به تقدیر بصر و تقدیر سمع مستبد و همه
اوصاف مقید به تقدیر عادت گرفتند و آن حقیقت مطلقه را و اوصاف آن حقیقت را سائر آمدند
و از آن حقیقت بیگانه و اگر تشنه جهت تقدیر بر آن غالب مدو احکام و لوازم تقدیر بر دستوی شد
الکون طریق رجوع مقید سومی مطلق این است که وجه اطلاق را بر وجه تقدیر غالب کند و همیشه

مراقب بوجه اطلاق باشد هیچ وجه ملاحظه بوجه تقید نکند و بهر طریق که وجه تقید فراموش شود آن طریق لازم گیرد و فرض را نهد و هر امریکه وجه تقید را غلبه دهد و در کثرت و درونی اندازد آن امر را قاطع الطریق داند و بان ملتفت نشود و اگر آن امر از امور دنیوی است واجبست که آنرا با کلیه ترک کن و اگر از امور دینی است پس به بیند که اگر آن امر از مفروضات است یا از سنن و روایات و اگر آن ضروری است و اگر این مابین آن را هم ترک کند اگر چه آن امر از حیرات حسنه باشد حاصل الکلام هر کاریکه وجه اطلاق یا غلبه در فرض راه و می آن کار است از آنکه فرض راه و آن است که وجه اطلاق را حاضر آرد از اینجا است که گفته اند خمس الدنيا والاخره صفت عاشقان است مقید را نگا داشتن بر وجه مطلق فرض آمده است و هرگز ملاحظه بوجه تقید نکند و اگر خواهد که هر دو وجه را نگا دارد ممکن نیست که غلبه وجه اطلاق حاصل نماید از آنکه مقید بوجه تقید عادت گرفته است و تقید و لوازمات او لازم حال و آمده اند مانع وجه اطلاق آیند و سومی خود کشند ابتدا ممکن نیست که بنگا داشتن دو وجه و وجه اطلاق را غالب گرداند از غالب شدن وجه اطلاق ملتفت بوجه تقید شود و مراقب بان وجه باشد و آن وجه را حاصل کند در آن وقت ممکن است که وجه تقید بان طریق حاصل آید که وجه اطلاق را حاجب نباشد و مانع نیاید چون آن وجه مقید حاصل شد بدرجه کمال رسید و سومی الطرفین گشت انبیا صلوات الله علیهم که بخلق آمده بودند بوجه اطلاق آمده بودند ابراهیم را رسول الهی و وجه تقید هم همراه ایشان بود آیه کریمه و دین الحق لیظهره علی الدین کلمه ایشان را هر دو وجه داده بنی کردند و بدعوت خلق فرستادند و گرنه بنی و رسول نتواند شد و بنی ما را صلی الله علیه و آله و سلم ظهور آن هر دو وجه بکمال مرتبه داده بودند از آن وجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین آمد -

فا فهم هذا الطریق و ما مل و توصل و اعمل علیه خاتمه

| ردیف | مسئله | دلائل وجود مطلق |
|------|---|--|
| اول | حقیقت حق بجماعت وجود است | آن وجود من حیث الحقیقت متعین نیست بل وجود مطلق است بآن معنی که وجود وجود است باعتبار حقیقت - |
| ۲ | وجود منزه و عاری است از هر قید | نه اوراقید فاصلاست و نه قید عام نه اوراقید اطلاق و نه قید تقید - |
| ۳ | آن وجود منقلب نگردد | لان فیہ الاضافۃ بالنقیض بالنقیض والاتحاد بما و هما محال لان لان فیہ انقلاب الحقائق و این محال است - |
| ۴ | مطلق در خارج همیشه محقق بود امر کلی باشد | از جهت آنکه سلب شیء عن نفسه لازم می آید این نیز محال است که هستی وجود او ذهنی نیست که محتاج بجزئیات و افراد باشد در موجودیت خویش بخارج - |
| ۵ | آن وجود مطلق و با باشد | که صفت و جوئ قیومیت و بقا و قدم و عظمت و جلال علم و قدرت و جمیع صفات الهیه بآن وجود ثابت باشند |
| ۶ | آن وجود چون دلائل و غیر منزه و غیر محدود است | این صفات الهیه گاهی از آن وجود منقلب است که آن وجود باعتبار همین صفات واجب الوجود الهی است - |

| | | |
|----|---|---|
| ۷ | آن وجود یکی است و دیگری بالکلی چیز عدم نباشد | از آنکه حقیقت وجود را مثل و مخالف و ضد نیست و غیر درین رتبه قسم مخصوص نیست پس غیر وی موجود نباشد - |
| ۸ | اصل همه وجودات نیست و همه کائنات از و صادر شده | یعنی آن وجود ذات خود به همه موجودات متعین و تشکیف شده بلباس مخلوقات ظاهر آمده و ذات او با همه صفات مقید شده خلق ناکشده بی انقلاب حقیقت و صفات حقیقی خود - |
| ۹ | آن وجود ظاهر باین تقید است و باطن بهمان طلاق خود | پس آنچه تقید است راجع بظاهر آمده و همه طلاق راجع بباطن مرجع البحرین یلتقیان مینمایند بزرخ لایسغیان درین معنی آن است عبد نما اما گاهی در حقیقت عبد نمی شود چرا که در این صورت انقلاب حقیقت لازم می آید و انقلاب حقیقت الهیه می و صفات حقیقیه می محاسن |
| ۱۰ | آن حقیقت طلاق باین نمودن تقیدات مطلق است | صفات حقیقیه و اطلاقیه وی همچنان مرجع همه تقیدات است و او الکه و معبود همه و مسجود همه و همه تقید راجع و عابد و ساجد و عابد - |
| ۱۱ | و از همان حقیقت نزول کلام و ارسال رسول و همچون آمر و ناهی | یعنی این مقیدات مأمور و نکر و محل تعرفی و مطاعها و معانی دی که اعیان علییه الهیه اند - |
| ۱۲ | در مظهری اسم مادی در کار است و در مظهری اسم مفضل در کار | یعنی مال آن ترجمه و مال این بقره پس مرجع و مقهور مظهر است و منعم بنجات جنت و مغرب بغداد بهنم مظهر است و مرجعیت و مقهوریت و راحت و الم راجع بمقیدات آمده راجع آن حقیقت از آنکه حقیقت بمرتبه طلاق خود ازینها منزه است - |
| ۱۳ | و بان اتحاد امر با مرتبت خود مأمور با مرتبت خود | چنانچه شیخ نجی الدین بن علی عربی در فتوحات مکی میفرماید جوهرین کل شیئی فی مظهره و ما هو عین الاشیاء فی ذاتها بل هو هو و الاشیاء اشیاء - |



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين
طالب حق را بايد دانست که مراتب وجود با صلاح صوفيه ضوان الله تعالى عندهم اجمعين
پنج عالم است لا موت و با موت و جبروت و ملکوت و ناسوت بيان مراتب ناسوت کرده اند
تا بتدري را فميدن آسان گردد ناسوت با صلاح ايشان مرتبه ملکوت که آنرا عالم شهادت
نيز گویند و آن از عرش اعظم است تا مرکز خاک و اين مجموعه سینه دره چيز است اول عرش خيبر است
که در شرح بخاري احمد خطيب قسطلاني از بعضی سلف نقل میکنند که عرش عظيم از ياقوت شمرخ
است بعدد سه ميان دو جانب و پنجاه هزار ساله راه است و وسعت از طرف بالا پنجاه هزار ساله
راه است و از طرف پايين نيز پنجاه هزار ساله راه است در فضائل اعمال حديث مرفوع است که عرش
صديا پايست فرشتگان از زمانه که پيدا شده اند تا روي قيامت سير کي پايه تمام نتوانند کرد و بعد از آن
کرسی است که زمين بهشت است مجموعه درجات عظيمه بهشت هزار و شش صد و شانزده است بعد
فلک حل که آسمان اول است و بعد فلک مشتمی بعد فلک مریخ بعد فلک شمس بعد فلک زحل
بعد فلک عطارد بعد فلک قمر که آسمان پنجم است از بالا و آسمان اول است از طرف پايين و در
شرح امام نووی و غيره چنین مقرر کرده اند که کرسی و آنچه در دست بعرض مجيد خردل است در ميدان

وسیع و بخت آسمان نسبت به کبری همین حال بعد از فلک هفتم کره آتش است که آنجا شهب میشود و بعد
 کره هواست که در آنجا ابر و غیره میشود و بعد کره آب است که عبارت از دریای محیط است و در داخل
 کره آب زمین مثل گردگان افتاده است و زیاده از نصف زمین غرق است و نصف کم او بیرون است
 و آن نصف بیرون دو قسم است یک قسم محض و ایران است که نشان عمارت در او اصلا مطلقا هیچ
 وجه نیست و یک قسم که او را معموره گویند و آن ربع مسکون است و در او دریایا و میادینها و کوهها و شهرها
 واقع است و مسافت آن یکصد و بیست ساله راه است از آن نو د ساله راه یا حوج و با حوج که از فرزند
 یافث بن نوح است می باشند و دوازده ساله راه حبشه می باشد و هشت ساله راه رومیان می باشند
 و سه ساله راه عرب می باشد و هفت ساله راه مردم منعم می باشند چنانچه این تفصیل امام احمد
 خطیب قسطلانی در شرح بخاری از بعضی کتب نقل کرده اند و در زمین مخلوقات بسیار اند چنانکه
 نسبت به ملک و شیا طین و جن آدم از هزار یک میشود این هم در شرح مذکور است که تمام زمین باین
 وسعت نسبت با ما آنها مقدار شش است چنانچه بزرگی گفته است **ابیات جهان در جنب**
 این نیست قسطنطینا چو خشتاشی بود بر روی دریا به بین خود را گزین خشتاش چندی پسر در
 بر بروت خود بخندید - بطریق اختصار تا سوت تمام شد اما ملکوت پس باید دانست که عالم ملکوت
 منقسم بدو قسم است ملکوت اعلی و ملکوت اسفل و ملکوت اعلی ارواح را گویند و اسفل عالم مثال را
 گویند و این عالم مثال بالای عرش است و وسعت او آنقدر است که تمام عرش و آنچه در او است
 گویا حلقه انگشته ای است در صحرا ای عظیم چنانچه شارح قصری غیره فرموده اند و عالم مثال پنج است
 در میان عالم اجسام که تا سوت است و در میان عالم ارواح که نجرده نوریه هستند و هر موجودی را
 کائناتها کائنات صورتی درین عالم مناسب آن عالم است که فیض از ارواح گرفته با جام
 امیر سازند و آنرا عالم خیال نیز نامند اما ملکوت اعلی ارواح است و آنرا عالم انزلی نامند و
 آن عالم است که اشارت به جسی بدان راه نیابد و موجودات آن عالم بردو قسم است قسمی هستند
 که بوجهی از وجود بجام اجسام تعلق ندارند و ایشان را گرد بیان گویند - و ایشان نیز دو قسمند

قسمی از عالم مطلق خبر ندارند **حامو فی جلال الله** و جماله منسب خلق و ایشانرا
 همیشه خوانند و قسمی دیگر از ایشان حجاب بارگاه الوهیت اند و وسایل فیض ربوبیت و انکسار
 اینها روح اعظم است که روح محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم که فیض از حق سبحانه تعالی
 گرفته جمیع ارواح میرساند و نسبت روح اعظم جمیع عوالم میرسد چه ارواح و چه مثال و چه شهادت
 چون نسبت نفس انسانیست به بدن تا آنکه فیض از آنجا نرسد ممکن نیست که وجود آید یا شهود چیزی در خارج
 صورت بندد قسم دوم از قسم اول آنها با عوالم تعلقی دارند بتدبیر و تصرف که هر نوع انسانی
 را بکرواح مجرده است که تمام تعلقی و تصرف آنشخص موقوف بر اوست هر چه استعداد بدن نفس است
 بمقتضای آنست موافق آن از روح فیض گرفته بدو میرساند بواسطه صورت مثالی آنشخص که
 در عالم مثال است و چندین هزار ارواح ملک دیگر نیز ممد و معادن مر این ارواح مجرده را هستند که آنرا
 نیز ملکوت اسفل گویند تا آنکه اهل کشف گویند تا سفت فرشته نباشند بگی از درخت بیرون نیایند غیر
 صلی الله علیه و سلم فرمودند **ان لكل شیء ملکا و نیز فرموده نزل لكل قطرة**
ملکا همچنین در احادیث دیگر ملک الجبال و ملک الیرج و ملک الرعد و ملک البرق و ملک السحاب
 آمده است بالجمله هر چه در عالم ناسوت میشود از کون و ف و اجتی الحریک و السکون
 اول فیض حق سبحانه تعالی اسما را الهی را که ارباب تقید هستند میرسد و از آنها بواسطه عیان ثابت به روح
 اعظم میرسد و از روح اعظم بارواح آنچه لایق استعداد اوست آن فیض اسما میرسد و هر روح بواسطه
 صورت معانی در ناسوت خود متصرف میگردد لیکن بعضی شعور دارند چنانکه از افراد انسانی و حیوانی و بعضی
 شعور ندارند چنانچه افراد نباتی و جمادی اگر چه تحقیق خاص همه را شعور و ادراک هست که اهل کشف میدانند
 اما کشف کردن آن دستور نیست و آنچه مذکور شد تمام عالم ملکوت بود جبروت بالایی او عالم جبروت
 است که صفات الهیت و آن عالم و احدیت است که مشتمل است بر جمیع اسمای الهی و کیانی
 بطریق تفصیل هر یک بر سبب و هشت اسمای الهی و سبب و هشت اسمای کیانی مقرر شد است نموده اند
 چنانکه تفصیل اینها در دایره و احدیت که در جام جهان نما مذکور است محققین فرموده اند و هر یک از آن

اسامی الهی را حقایق الهی گویند و اسامی کیانی را اعیان ثابت نامند و همیشه فیض اسامی الهی که
 از باب مقید اند با اسامی کوئی که اعیان ثابت و مظهر هستند میرسد و از آنجا بواسطه روح اعظم
 بنخارج میرسد چنانکه گذشت و این مجموعه را جبروت خوانند و بالاسی این مرتبه ذات الهی است
 که با موت گویند و آن عالم وحدت است یعنی حق سبحانه تعالی بوحدهت خویش تصف بصف
 احدیت است که استقامت جمیع اعتبارات و سلب جمیع صفات و نیز متمصف بصف احدیت است
 که اثبات جمیع اعتبارات و اتصاف جمیع صفات است و این مرتبه معبود جمله موجودات است
 و این مرتبه را حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نیز گویند بعد از آن پیمین سبب در نظم محمدی
 صلی الله علیه و آله و سلم این کلمات سوی الوجوب الذاتی بظهور میوست چنانکه مرتبه جبروت
 حقیقت انسانی را گویند از آنکه هر چه در دست از اسامی الهی و کیانی در افراد مکمل بظهور می انجامد
 و در هر انسان با جمال است اگر استعداد او وفا کند بظهور آید پس جمیع سالکان با اعتقاد
 اکثر اهل کشف تا جبروت منتهی میشود و بعضی محققین چنانکه حضرت شیخ محی الدین ابن علی العربی
 و حضرت پیر این ضعیف عین العرفان برین است که سیر عارف محقق یا غوث یا فرد کامل که بر قدم
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشد بوجه تبعیت تا با موت میرسد یعنی سیر او تصف اول مرتبه میشود
 اما دیگران را بعد از رسیدن بجبروت مشاهده آخرتیه میشود آنکه متصفان نمیشود اینهمه مراتب را بعد که مذکور شد
 داخل تعین اول بود که شامل جمیع تعینات است و بالا آن مرتبه لا تعین است که لاموت گویند که علم صحیحی
 و ولی بلکه کمال و رسیدن است و نخواهد رسید در دنیا و آخرت بخلاف مراتب بقه الحمد لله علی
 کل حال تمام شد رساله عوالم خمسة من تصنیف حضرت قدس العرفان زین العابدین الشیخ شاه
 فتح محمد محدث ابن حضرت شاه عیسی جند الله صلی الله علیه و آله و سلم فقط -



دقیق

بسم الله الرحمن الرحيم

خلق بعد از ارتفاع کثرت عین حق است اگر لام جمال که عبارت از ظهور کثرت از میان برداری و نقطه تعین از سر غایب گیری بنگر که چه ماند و **دقیق ۱** تعین حجاب وجود است اگر تو از عین وجود حق و وحشی احوال را که عبارت از حرف تاست دور کنی دانی که تعین عین وجود حق است و **دقیق ۲** وجود مطلق چون از اطلاق و عدم انحصار خود توجه بعالیم ظهور کرد اول تعین که پیدا گشت نام او وحدت شد و او را حقیقت محمدی نیز گویند و **دقیق ۳** حقیقت تعین تو دانستی و مغایرة و در کردن میان تعین و عین حق هم فهم کرده اکنون تو در هر تعین و تجلی و در هر مرتبه بچنین فهم کن چنانچه سیاهی بیست و پنج حرف کوفی درست بود اگر سیاهی دانی که بصورت حروف ظاهر شده است عین حق بود و آن وحدت را دو شاخ ظاهر شد یکی را نام احدیت که ذات بآن اعتبار از همه اعتبارات منزه و مجرد است و دوم را نام واحدیت که ذات بآن اعتبار همه صفات الهی و اعتبارات کیانی متصف است و **دقیق ۴** صفات الهی دو قسم آمد یکی موقوف است بظهور مخلوق در خارج چنانچه خالق و رازق و دیگر محتاج نه چنانچه سمیع و بصیر و علیم و غیر آن از امهات صفات پس آنچه محتاج نیستند بکمال ذاتی و غنای مطلق تعلق دارند و این مرتبه را تقدم

بر اسمای دیگر است و آنچه محتاج هستند بکمال اسمائی و کمال جلا و استجلا تعلیق دارند کما جلا
 آنرا گویند که وجود باین تعینات ظاهر شد و کمال استجلا آنرا گویند که درین مراتب سجا
 باین تعینات خود را مشاهده کند و واسطیت منتقسم بدو قسم است یکی صفات الهی و دیگر اعتبار
 کیانی و تعین و احدیت هر دو شامل است و صفات الهی آنرا گویند که وصف وجودی
 و فعلی صفت ذاتی ایشان باشد و اعتبارات کیانی آنرا گویند که صفت لازمی ایشان
 انفعال و امکان باشد **دقیقه** لفظ الله و حق دو جا اطلاق کند یکی در مرتبه تعین
 که عین وجود مطلق است بی ملاحظه مفهوم دوم در مرتبه الوهیت و آن عبارت از ظهور جمیع
 صفات الهی با جملا و ظاهر وجود که وجوب وصف حاصل دست اینها گویند و رب آنجا
 گویند که آن صفات الهی تفصیل یابند **دقیقه** و اعتبارات کیانی مقتضیات
 اسمای الهی و مرتبه ربوبی اند آنرا اعیان ثابت گویند و ظاهر علم آنرا نیز گویند پس درین دو مرتبه
 یعنی صفات الهی و اعتبارات کیانی یک حقیقتی جامع است و آن وجود مطلق است یا صفا
 و تبعاً حقیقت انسانیت است که آدم عبارت از دست تا انجام مراتب ظهور الهی بود اکنون مراتب
 ظهور خلقی بیان خواهد شد **دقیقه** اول تعین باعتبار خلقت باعتبار ظهور نور محمد است
 نام او روح اعظم و عقل اول و عقل کل است او بمنزله قند است و این جمیع عوالم مختلفه بمرتبه
 قند صاف و کدر تا بمرتبه قطیعه و این را عالم ارواح نامند و فرشته که در صف اول عالم ارواح
 او را روح القدس گویند و آخر او جبرئیل امین است و بالانسی این مرتبه ارواح هر چه مذکور شد
 در عالم غیب شمرده اند **دقیقه** پس ازین عالم عالم مثال است و آن عبارت است
 از صور و مرکبات لطیفه که قابل تجرئی و تبعیض نیستند که آنرا خیال متصل نامند پس حسن حرکت
 که درین عالم موجود است بواسطه است یعنی اول فیض فیاض مطلق بعالم ارواح میرسد
 و از عالم مثال و از عالم حس **دقیقه** پس ازین عالم عالم شهادت است و آن
 عبارت است از عرش رحمان تا مرکز خاک بدین تفصیل اول عرش پس کرسی و فلک حل

و فلک مشتری و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد و فلک قمر کره ناره کره هوا
 کره آب و کره خاک و موالید ثلثه معدن نبات حیوان و **حقیقۃ** اینسان کامل
 این جمیع عوالم را شامل است و مقصود از ظهور این مراتب دست که وجود این مراتب
 شده تا با انسان پیوسته در انسان بواسطه انسان در این مراتب خود را مشاهده میکرد که معراج
 عبارت از دست بیت کسوتی دیگر پوشیده جلوه دیگر کند و مظهر دیگر نماید بهر اظهار دیگر
 اگر خواهی که این مراتب در تحت توجه و سیر تو باشد بدین شغل عروج و نزول مبداء و معاد غافل
 نمائی و وجود مطلق تعین اول تعین ثانی عالم ارواح روح القدس جبریل امین عالم مثال
 عرش کرسی فلک حل فلک مشتری فلک مریخ فلک شمس فلک زهره فلک عطارد فلک قمر کره ناره کره هوا کره آب
 کره خاک و موالید ثلثه معدن نبات حیوان و **حقیقۃ** چنانچه وجود مطلق در اول مرتبه جمیع تعینات
 شامل است انسان در آخر مرتبه جمیع را حاصل چون وجود تنزل کند اول خود را بلباس تعین اول
 و ثانی بپوشد لباس عالم غیب بپوشد تا لباس انسان خود را بپوشد چنانچه تخم لباس شمع و شکوفه
 و برگ بن خود را بپوشد تا بحدیکه باز بخت آید و چون این تخم باصل خود رجوع کند می بیند که چندین
 لباس هم من گرفته ام فهم من فهم و **حقیقۃ** معرفت سه نوع است معرفت افعالی معرفت
 صفاتی و معرفت ذاتی معرفت افعالی عبارت از آن است که بر فعلی که در کائنات موجود است خواه از
 انسان خواه از غیر انسان بیند فعل حق سبحانه و داند معرفت صفاتی اشارت بآنست که بصفت
 که در خود یا غیر خود یا بد صفت حق سبحانه و داند اگر کسی گوید و سالک شود گویند بهر البصفت کلمه تصور کند
 و خود را بصفت سمیع و اگر چینی بیند آنرا صفت ظاهر داند و خود را بصیر و اگر و هم و خطره در دل
 گذرد آنرا باطن تصور کند و خود را باری و اگر چینی کسی را میداند خود را معطی داند و او را قابض تصور
 کند و اگر در دست خود کتبی یا چینی دیگر گیرد و بکشد باسط و قابض تصور کند و اگر خواهد که آنرا
 چینی منع کند خود را مانع تصور کند و او را منوع و اگر خواهد بود و چون پا بر دارد اسم رافع تصور کند و چون
 اسم خافض تصور کند و چون بخورد خود را ازاق و شکم را مزیق تصور کند و چون گرسنگی بخشد

خود را اجبار تصور کند و چون بخشد و اندک تا این زمان با اسم ظاهر حق سبحانه خود را مشاهده میکرد
 اکنون میخواهد که با اسم باطن خود را مشاهده کند الی بالا نهایتا اگر چه این اسم را گفتنی نیست
 اما از صاحب بصیرت منع کردنی هم نه و چون بنویسد تصور کند که خالق از کتم عدم صیغه کاغذ
 حروف در وجود می آورد و همان سیاهی باین لباس مختلف پیدا آید و آنچه در ای این باشد
 تجلی ذاتی برقی گویند و آن کم باشد و اگر باشد نادر باشد و دقیق است در انسان گویند
 روح در صفات حق سبحانه گویند اسم حی در انسان گویند گوش آنها گویند سمیع در انسان
 گویند چشم آنها گویند بصیر در انسان گویند زبان آنها گویند کلیم در انسان گویند دماغ آنها گویند
 قدیر در انسان گویند عقل آنها گویند علیم در انسان گویند دل آنها گویند مرید پس انسان
 ما خود را بدین تعینات آنجا نشایا و اوزان مراتب ظهور با انسان رسد اگر در حقیقت بگری خود بخود
 رسد بلکه فی فی خود بخود می باز و می نگیرد سمیت یا را هر ساعتی آید می باز و در گری تا بوجس
 جمالش را خریدار در گری کسوتی دیگر بپوشد جلوه دیگر کند و منظم دیگر نماید بهر اظهار در گری ظهور
 کمالات تجلی سبحانه و شهود تعینات پیغمبر صلی الله تعالی علیه وآله وسلم محقق و مقرر باد
 الحمد لله والصلوة علی رسول الله وآله واصحابه اجمعین فقط



۱۹۷۶ء ۲۱ م - ۲

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

عمر
۱۳

۱۱۶۶۰

21

۲۹۷۵۶

مجموعہ رسائل عقائد و صفات

میرزا محمد علی میرزا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

